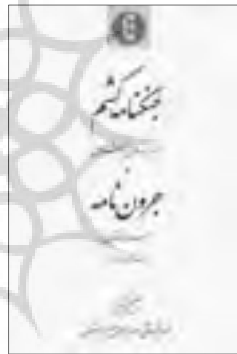


آزادسازے قشتم

• دکتر احمد کامرانی فر



■ جنگنامه کشم و جرون نامه

■ تصحیح و تحقیق: محمداقبر وثوقی و عبدالرسول خیراندیش

■ مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول: تهران ۱۳۸۴

«هیچ دریای دیگری نیست که بیش از خلیج فارس توجه علمای معرفه الارض و باستان شناس و مورخین و جغرافیایان و سیاستمداران و جنگجویان را مشترکاً به خود معطوف ساخته باشد...»^۱

حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس به سال ۹۱۳ هـ.ق/۱۵۰۷م، یعنی هم‌زمان با آغازین سال‌های پادشاهی شاه اسماعیل اول و بنیان حکومت صفویه واقع‌ای پراهمیت در تاریخ ایران و جهان به‌شمار می‌رود. پرتغالی‌ها به یمن دلسوزی‌ها و علاقه‌مندی هانری دریانورد، در آستانه عصر جدید توانستند زمینه‌های علمی اکتشافات دریایی را فراهم آورند. رسیدن به دماغه امیدنیک توسط بارتلمی دیباز (۱۴۸۷م) و سپس پیاده شدن واسکودوگاما در کالیکوت هند در سال ۱۴۹۸م اختراعاتی بود که نصیب پرتغالی‌ها شد. بخشش سخاوتمندانه مشرق‌زمین به پرتغالی‌ها توسط پاپ در پی اختلافات به‌وجود آمده بین پرتغال و اسپانیا^۲ و سپس عهدنامه تورده‌سیلاس^۳ (۱۴۹۴م) زمینه‌های شکل‌گیری امپراتوری تجاری پرتغال در مشرق‌زمین را فراهم آورد. پرتغالی‌ها برای بهره‌برداری بیشتر از آنچه در مشرق‌زمین نصیبشان شده بود، در پی تصرف نقاط حساسی چون عدن، هرمز، گوا و تنگه مالایا برآمدند تا از این طریق چهارنقطه استراتژیک آن روزگار یعنی باب‌المندب، خلیج فارس، هندوستان و مجمع‌الجزایر سنگاپور را در اختیار بگیرند.^۴ سیطره پرتغالی‌ها بر چنین نقاطی، حیات امپراتوری تجاری پرتغال در مشرق‌زمین را برای حدود یک سده تضمین کرد. در میان این چهار نقطه، اما خلیج فارس و هرمز برایشان از اهمیتی ویژه برخوردار بود؛ زیرا از این طریق می‌توانستند بخش اعظم تجارت مشرق‌زمین را در کنترل خود درآورند. بی‌جهت نبود که آلبوکرک Albuquerque فرمانده نظامی پرتغالی مأمور تصرف خلیج فارس، در نامه‌ای به پادشاه پرتغال یادآور می‌شود که اگر جهان چون انگشتی باشد هرمز نگین آنست.^۵

حضور مقتدرانه پرتغالی‌ها در خلیج فارس، از اوایل حکومت شاه اسماعیل اول آغاز شد و تا سال‌های پایانی حکومت شاه عباس اول ادامه یافت.^۶ از آن پس بود که حضور رقبای قدرتمند اروپایی نظیر انگلستان، فرانسه و هلند حضور پرتغالی‌ها در صحنه‌ی تجاری مشرق‌زمین و خلیج فارس را کم‌رنگ‌تر کرد.

با وجود همه اهمیتی که سلطه پرتغالی‌ها بر خلیج فارس در تاریخ ایران دارد، اما در منابع و متون به جا مانده از روزگار صفویه اطلاعات اندک، جسته و گریخته و ناقصی از بالغ بر یک سده رفت و آمد آنان به چشم می‌خورد. حسن بیگ روملو از آغاز حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس با عنوان «استیلای فرنگ بر هرمز»^۷ یاد کرده است. اما از چگونگی این حضور آگاهی چندانی نمی‌دهد. با

پرتغالی‌ها برای بهره‌برداری بیشتر از آنچه در مشرق زمین نصیبشان شده بود، در پی تصرف نقاط حساسی چون عدن، هرمز، گوا و تنگه مالایا برآمدند. سیطره پرتغالی‌ها بر چنین نقاطی، حیات امپراتوری تجاری پرتغال در مشرق زمین را برای حدود یک سده تضمین کرد

آزادسازے قشم

درآورده اعزاز و احترام تمام فرمودند...^{۳۱} شاه اسماعیل دوم فرصتی نیافت تا نسبت به هیأت نمایندگی پرتغال در دربار صفوی تصمیمی اتخاذ کند و تا سرانجام سلطان محمد خدابنده در سال ۹۸۵ هـ.ق اجازه بازگشت سفیر پرتغال و همراهانش را صادر کرد: «... ایلچیانیه که از جانب پرتگال پادشاه، مقدم آن جماعت میکاویل که از راه هرمز به دارالسلطنه قزوین آمده بودند، در زمان شاه اسماعیل نیز مرخص نگشتند، معروض بارگاه فلک‌اساس گردانیدند که موسم می‌گردد و دیگر توقف نمی‌توانند نمود. حسب الامرعلی، مرخص گشت جواب کتابات گرفت، رعایت‌ها یافته، روانه شدند...»^{۳۲}

بیشترین حجم آگاهی‌های ما از میان منابع مربوط به روزگار صفویه، از چگونگی حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس از خلال گزارش‌هایی است که اسکندر بیگ ترکمان در تاریخ عالم آرای عباسی نقل کرده است. اسکندر بیگ در بخش مروری که بر تاریخ صفویه تا پیش از شاه عباس اول دارد، اشاراتی پراکنده و کوتاه به پرتغالی‌ها کرده است. در بخش مربوط به سلطنت شاه عباس اول که بیشتر حجم تاریخ عالم آرای عباسی را دربر می‌گیرد، به چگونگی اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس پرداخته است. وی در ذیل وقایع سال پانزدهم جلوس شاه عباس اول (۱۰۱۰ هـ.ق) چگونگی فتح بحرین را با عنوان «ذکر تسخیر ولایت بحرین که در سال به نیروی اقبال شهریار کامران به سعی الله‌وردیخان ظهور یافت»^{۳۳} شرح داده و سپس در وقایع سال سی و ششم سلطنت شاه عباس (۱۰۳۱ هـ.ق) به «ذکر فتح و تسخیر بلده هرمز که بسعی امام قلی‌خان بیگلربیگی فارس و عزراه انجم اساس وقوع یافت»^{۳۴} اشاره نموده است.^{۳۵} اسکندربیگ با حوصله و درنگ بیشتری به اخراج پرتغالی‌ها از هرمز پرداخته است. بدین‌منظور ابتدا چگونگی حضور پرتغالی‌ها در هرمز را برای باردیگر یادآور شده و ذکری از پادشاهان محلی هرمز آورده و به برخی اعمال و رفتار پرتغالی‌ها اشاره کرده است. سپس علت آغاز درگیری‌های میان ایرانیان و پرتغالی‌ها را که منجر به اخراج نهایی پرتغالی‌ها گردید، چنین بیان می‌دارد: «... درین اوقات مکر و خدیعه از ایشان به‌ظهور رسید که بخود سر در جزیره قشم که جزیره دراز نیز می‌نامند، و منبع آب شیرین است که از آنجا با کشتی نقل شهر مینمایند اراده قلعه ساختن نموده پوشیده و پنهان مصالح عمارت جمع آورده بر سر چشمه منبع آب مذکور قلعه احداث نموده‌اند؛ چون این امر ماده عصیان و طغیان کفره مذکور بود، منع و تأدیبات ایشان بر ذمت همت شاهانه لازم آمده، خان شجاعت‌نشان امام قلی‌خان... به تنبیه و تأدیبات فرنگیه و تخریب قلعه مأمور گردید...»^{۳۶} پس از آن به ذکر محارباتی پرداخته که امام قلی‌خان برای تصرف قشم و هرمز صورت داده است. همچنین از توافق میان ایرانیان و انگلیسی‌ها در نبرد مشترک با پرتغالی‌ها نیز سخن

حضور نیروهای پرتغالی به رهبری آلبوکرک در خلیج فارس، عملاً سلطه ایران بر ملوک هرمز پایان یافت و این وضعیت تا اخراج آنان به‌دست شاه عباس اول و برچیده شدن حکومت محلی هرمز تداوم یافت. اما اسکندربیگ منشی مدعی است که در سال ۹۱۴ هـ.ق والیان لار و هرمز با تقدیم هدایایی به شاه اسماعیل اول، اطاعت خویش را از وی اعلام نموده‌اند و در ممالک خویش «خطبه و سکه به اسم و لقب همایون مزین ساختند»^{۳۷}. از دوره پادشاهی طولانی مدت شاه تهماسب اول نیز جز اشاراتی کوتاه از دو بار حضور سفیر پرتغال در دربار صفویه مطلب قابل توجهی در دست نیست. ابتدا در سال ۹۵۹ هـ.ق سفیر پرتغال همراه با هدایایی از طریق هرمز به حضور شاه تهماسب می‌رسد: «هم در این سال ایلچیان از جانب پرتگال پادشاه فرنگ از راه هرمز آمده تحف بسیار و هدایای بی‌شمار به درگاه خسرو عالی‌تبار رسانیدند و بعد از چند روز رعایت یافته مرخص گشته و به الکای خود معاودت نمودند»^{۳۸}. در سال‌های پایانی حکومت شاه تهماسب اول، یعنی سال ۹۸۲ هـ.ق نیز بار دیگر پادشاه پرتغال، دان سباستین، نماینده‌ای را روانه دربار ایران می‌کند که این بار برخلاف سابق مورد بی‌مهری شاه واقع می‌شود: «هم در این سال، پادشاه فرنگ، دان سباستین که به پرتگال اشتهار دارد، ایلچیان با بیلکات و تبرکات که دیده اهل بصارت از رؤیت آن خیره می‌شد، به درگاه عالم‌پناه فرستاده، قبل از این، چون بی‌ادبیه چند از ایشان سرزده بود، مثل انهدام مسجد و احراق کلام مجید، بنا بر آن ایلچیان منظور نظر التفات نگشته، جمعی از امرا را به تأدیبات آن قوم بی‌دولت نامزد کردند»^{۳۹}. به همین جهت شاه تهماسب حتی به سفیر پرتغال و همراهانش تا آن هنگام که زنده بود، اجازه بازگشت نداد: «... در سنه‌ی اثنی و ثمانین و تسعمانه، ایلچی بزرگ معتبر که پنجاه ملازم سوای خدمتکار همراه داشت، جهت تأکید بنیان ارادات و حس اعتقاد به‌مقر دولت سعادت‌بنیان آمده... تا حین حیات آن حضرت رخصت انصراف نیافته بودند...»^{۴۰}

در فاصله سال‌های مرگ شاه تهماسب تا روی کار آمدن و تثبیت قدرت شاه عباس اول و به جهت نابسامانی‌های داخلی و کشمکش‌های درونی در میان هیأت حاکمه صفوی، طبیعی به نظر می‌رسد که توجه مورخین بیش از هر چیز معطوف به این حوادث شود و بدین جهت جای خالی وقایع مربوط به حضور پرتغالی‌ها در صفحات جنوب ایران بیش از پیش به چشم می‌خورد. قاضی احمد قمی اشاره‌ای دارد به حضور سفیر پرتغال در مجلس جلوس شاه اسماعیل دوم در سال ۹۸۴ هـ.ق. این سفیر همان نماینده دان سباستین است که در سال ۹۸۲ هـ.ق به حضور شاه تهماسب رسید و اجازه بازگشت به او و همراهانش داده نشد بود: «و هم در این روز... ایلچیان پادشاه فرنگ دان سباستین که به پرتگال اشتهار دارد... ایشان را به مجلس بهشت‌آیین

فصول مهم حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس است و چنان که اشارت رفت، اسکندربیک ترکمان با حوصله بیشتری به آن پرداخته؛ اما همچنان جزئیات رویارویی ایرانیان و پرتغالی‌ها در منابع تاریخی فارسی خالی مانده است. دو مجموعه شعری جنگنامه کشم، از سراینده‌ای ناشناس، و جرون نامه سروده قدری شیرازی^{۳۲} از حوادثی سخن به میان آورده‌اند که در پیوند مستقیم با چگونگی اخراج پرتغالی‌ها از قشم و هرمز است و در منابع تاریخی روزگار صفویه، بدان‌ها اشاره‌ای در خور نشده است. مرحوم عباس اقبال هر دو منظومه «جنگنامه کشم» و «جرون نامه» را از لحاظ شعری کم‌اهمیت و حاوی ابیاتی سست و ناموزون و رکیک می‌داند؛ اما وی نیز معترف است «... چون تاریخ فتح قشم و هرمز در هیچ یک از کتب فارسی به تفصیل ضبط نگشته و در کتب فرنگی هم جزئیات وقایع از نظر ایرانیان به دست داده نشده، در نهایت اهمیت است»^{۳۳}.

جنگنامه کشم با مدح و ثنای خدای ذوالجلال و ستایش پیامبر اکرم (ص) و خاندان گرامی‌اش آغاز می‌شود. در پی آن شاعر به مدح پادشاه زمان یعنی شاه عباس اول می‌پردازد و سپس به حوادث تاریخی منجر به نبردهای بین ایرانیان و پرتغالی‌ها پرداخته است که از نگاه او نبرد بین «مردان دین» و «کافران» است: «خدایا نگهدار مردان دین / برانداز کافر ز روی زمین» (جنگنامه... ص ۱۱). به روایت شاعر، علت آغاز نبردها ساخت قلعه‌ای جدید در قشم توسط پرتغالی‌ها به سال ۱۰۳۰ ه.ق. بوده است: «چو الف و ثلاثین بد از هجر سال / بیامد یکی لشکر از پرتغال... بنای یکی قلعه در کشم کرد / دل خان ایران پر از خشم کرد» (جنگنامه... ص ۴). با انتشار ساخت قلعه که شاعر آن را به قلعه خیبر تشبیه کرده است: «ز هر قلعه که بحر تا بر بود / سودای از آن قلعه خیبر بود» (جنگنامه... ص ۵)، نیروهای محلی لار به رهبری قاضی شهر به مقابله با دشمن می‌شتابند که چیزی جز شکست عاید آنان نمی‌شود. علت اساسی شکست نیروهای محلی نیز، استحکام قلعه پرتغالی‌ها و همچنین تجهیزات

می‌گوید: «قبل از این جمعی از فرنگیه انگلیسیه از جانب والی انگلیس به درگاه خلایق پناه آمده اظهار صداقت و اخلاص و خدمتکاری نمود. بنا بر منازعه که میان ایشان و طبقه پرتکالیه واقع است... از خدمت اشرف متقبل و متعهد شده بودند که هرگاه اراده خاطر اشرف به تسخیر از بندری که به فرنگیه انگلیسیه تعلق دارد، جهازات فرستاده نگذارند که جماعت پرتکالیه مانع آمدن جهازات گردند...»^{۳۴}. برخی جزئیات نبرد بر سر قلعه هرمز، چگونگی تسلیم پرتغالی‌ها و غنایم به دست آمده، بخش پایانی گزارش اسکندر بیگ از نبرد هرمز را شامل می‌شود. ملاجلال‌الدین منجم یزدی دیگر مورخ روزگار شاه عباس اول در تاریخ عباسی به اختصار چگونگی فتح بحرین را یادآوری نموده است.^{۳۵}

اگر حضور پرتغالی‌ها در صفحات شمالی خلیج فارس در میان حوادث سیاسی روزگار صفویان، در نگاه مورخین این ایام چندان جلوه نکرده است اما انتظار می‌رفت که توجه بیشتری به چگونگی اخراج آنها از سواحل ایران کنند، که چنین نیز نشده است. بدین جهت، برای بازسازی آنچه مربوط به تاریخ روابط ایران و پرتغال در روزگار صفویه است، باید به دیگر منابع غیرفارسی مراجعه نمود. انبوهی از اسناد و مدارک، گزارش‌ها، کتب، سفرنامه به زبان‌های عربی، ترکی، انگلیسی پرتغالی در مراکز آرشیوی جهان موجود است که در صورت مراجعه پژوهشگران بدان‌ها، بسیاری از زوایای پنهان حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس روشن خواهد شد. در این میان، منابع پرتغالی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند که متأسفانه به دلایل گوناگون مورد مراجعه پژوهشگران فارسی‌زبان نبوده است. جهانگیر قائم‌مقامی، پیشرو پژوهشگران معاصر است که به تاریخ خلیج فارسی با تکیه بر اسناد پرتغالی پرداخته است.^{۳۶} راهی که پس از او تداوم نیافت. حجم وسیعی از اسناد در مراکز آرشیوی پرتغال چشم در راه پژوهشگرانی است که علاقه‌مند به بازگشایی پرونده روابط تاریخی ایران و پرتغال در روزگار صفویه هستند.^{۳۷}

چگونگی اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس در روزگار شاه عباس اول، از



آثار قلعه تاریخی قشم

حالت بالاتکلیفی دچار می‌شود. با پیش آمدن چنین وضعی، این بار امام‌قلی خان از سوی شاه عباس مأمور فتح قشم می‌شود. امام‌قلی خان با ترک شیراز و پس از گذر از لار، خود را به میدان نبرد می‌رساند. با رسیدن نیروهای جدید، جریان نبرد به سود ایرانیان تغییر می‌یابد و پیروزی‌هایی نصیب آنان می‌شود (جنگنامه...، ص ۱۶). سرانجام قلعه پرتغالی‌ها در قشم به محاصره نیروهای مشترک ایرانی-انگلیسی درمی‌آید و این امر سبب بروز نبرد نهایی بین طرفین برای کنترل قلعه می‌شود. ظاهراً نبرد نهایی که سرنواخت جنگ نیز در آن مشخص شده، نبردی سهمگین بوده که شاعر آن را به فرا رسیدن روز قیامت تشبیه کرده است: «چنان جنگی آن روز آمد پدید / تو گویی که روز قیامت رسید» (جنگنامه...، ص ۱۶). با تنگ شدن حلقه‌ی محاصره، فرمانده پرتغالی چاره‌ای جز تسلیم نمی‌بیند و با وساطت انگلیسی‌ها قلعه را به امام‌قلی خان تسلیم می‌کند. خبر فتح قشم را در میناب به شاه عباس می‌رسانند و او نیز امام‌قلی خان را مأمور فتح هرمز و اخراج باقیمانده پرتغالی‌ها از نواحی شمالی خلیج فارس می‌کند. مدتی را که امام‌قلی خان صرف تصرف قشم کرده، شاعر جنگنامه ده روز ذکر کرده است: «به روز سردار مردانه‌وار / گرفت قلعه و برج را با حصار» (جنگنامه...، ص ۱۷). جنگنامه با فرو افتادن قلعه پرتغالی‌ها در قشم به دست نیروهای ایرانی به پایان می‌رسد و شاعر، دیگر وقایع مربوط به ادامه نبردها را دنبال نکرده است. بدین جهت، جرون‌نامه به عنوان مکمل جنگنامه، که ادامه فتوحات ایرانیان را بیان کرده حائز اهمیت فراوان است. جرون‌نامه با مقدمه‌ای مفصل در مدح و ثنای خداوند بزرگ، پیامبر اکرم (ص)، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و اسکندر دوران، ابوالمظفر شاه عباس بهادر خان، آغاز می‌شود (جنگنامه...، صص ۲۸-۲۲). شاعر جرون‌نامه در مقایسه با سراینده‌ی جنگنامه بیشتر به حاشیه می‌رود و سعی دارد توان شعری خویش را به نمایش گذارد. بدین جهت، جرون‌نامه بیشتر از جنگنامه است. او آنچنان به ذوق شعری خود مطمئن است که می‌گوید: «دل‌م شاد از این است کاندر جهان

نظامی مستقر در پیرامون آن بوده که شاعر جنگنامه به دقت از آنها یاد کرده است. (جنگنامه...، ص ۵) چون خبر این نبرد به شاه عباس اول، که در نواحی کوه‌رنگ به سر می‌برد، می‌رسد دستور بسیج نیروهای بیشتری را صادر می‌کند و این بار فرماندهی نیروهای ایرانی را به شخصی به نام «شاه‌قلی» می‌سپارد که شاعر جنگنامه از او به عنوان «میرلشکر» یاد می‌کند: «ورا اسم نیکو بدی شاه‌قلی / کمر بسته‌ی شاه مردان علی، بگفتا ترا میرلشکر کنم / روانه ابرجنگ کافر کنم» (جنگنامه...، ص ۶). با جمع شدن نیروهای تحت فرمان شاه‌قلی، نبردهای ایرانیان برای به دست گرفتن قشم آغاز می‌شود، سراینده جنگنامه جزئیات این نبردها را به دقت بازگو کرده است. وی حتی از برخی نیروهای مؤثر در نبرد همچون «عماد عرب»، «شیخ موسی»، «بیرم بگ» و... نام می‌برد (جنگنامه...، ص ۸-۷)، با تداوم نبرد، ایرانیان موفق می‌شوند چاه آبی را از دشمن به تصرف خود درآورند: «دویدند در پای قلعه با تاب / ز دشمن گرفتند یک چاه آب» (جنگنامه...، ص ۹). با توجه به آن که منابع آب شیرین جزیره قشم بسیار محدود بوده، از دست دادن این چاه آب ضربه سختی برای نیروهای پرتغالی محسوب می‌شده است. بدین رو، حملات آنان به نیروهای ایرانی شدت بیشتری می‌گیرد تا بدان حد که «بسی توپ از قلعه انداختند / که از دود آن روز شب ساختند» (جنگنامه...، ص ۹). با این همه، حملات پرتغالی‌ها به نیروهای ایرانی دستاوردی برایشان به همراه نداشت و آنان را مجبور به فرار به سوی قلعه و پناه‌گیری در آن می‌کند: «ز ترسش فرنگان گریزان شدند / به قلعه برفتند و پنهان شدند» (جنگنامه...، ص ۱۱). فرمانده پرتغالی قلعه، با ارسال هدایایی نزد فرمانده ایرانی تقاضای مصالحه می‌نماید که با مخالفت سردار ایرانی مواجه می‌شود چراکه فرمانده ایرانی، واگذاری قلعه به نیروهای ایرانی را تنها راه حل پایان نبردها می‌داند: «به من گردهی زر هزاران تَمَن / مگر آنکه قلعه سپاری به من، روانی تو این قلعه بر ما سپار / دگر بیش از این خویش رنجه مدار» (جنگنامه...، ص ۱۲). با به بن‌بست رسیدن مذاکرات، جنگ نیز به



غار خریس، جزیره قشم

آزادسازی قشم

دو مجموعه شعری جنگنامه کشم، از سراینده‌ای ناشناس، و جرون‌نامه سروده قدری شیرازی از حوادثی سخن به میان آورده‌اند که در پیوند مستقیم با چگونگی اخراج پرتغالی‌ها از قشم و هرمز است و در منابع تاریخی روزگار صفویه، بدان‌ها اشاره‌ای در خور نشده است

پس از استقرار ایرانیان در جزیره هرمز، نیروهای پرتغالی با پناه گرفتن در قلعه هرمز به مقاومت خویش ادامه دادند. نبرد بر سر قلعه هرمز، آخرین مرحله از نبرد ایرانیان و پرتغالی‌ها به شمار می‌آید. قدری در شرح چگونگی تسخیر قلعه هرمز، توصیفی از شکل قلعه پرتغالی‌ها در هرمز ارائه می‌کند که در نوع خود جالب توجه است (جنگنامه...، صص ۱۰۳-۱۰۲). فتح قلعه هرمز که قدری آن را محکم‌تر از کوه و به مانند سد اسکندر دانسته است: «بر آن قلعه کز کوه محکم‌تر است / به مانند سد اسکندر است» (جنگنامه...، صص ۱۰۴). به سبب کمبود آذوقه و مهمات برای ایرانیان میسر نمی‌شد؛ به این جهت امام‌قلی خان با فرستادن «اغلی حسن» همراه با نامه‌ای، از فارس تقاضای کمک می‌کند. کمک‌های ارسالی از فارس که شامل «سه الف استر از استر راهوار، باروط و قرص سرب، همراه با پهلوانان و اجناس بی‌حد» (جنگنامه...، صص ۱۰۵) بود موجبات دلگرمی سپاهیان ایرانی را فراهم می‌آورد و عرصه محاصره قلعه هرمز را نیز تنگ‌تر می‌نماید تا بدان حد که «اندیشه لشکر جان‌ستان / چنان پست شد راه هندوستان، که گر می‌گذشتی در آن ره عقاب / فتادی ز ضرب خدایگ اندر آب» (جنگنامه...، صص ۱۰۵). نبرد در صفحات جنوب کشور و حضور گسترده نیروهای نظامی در خلیج فارس، سبب اختلال در روند عادی عبور و مرور کشتی‌ها به بندر و سواحل خلیج فارس شده بود و این امر در کنار لزوم حمایت تدارکاتی و رساندن آذوقه به سپاهیان ایرانی و همچنین بار روانی جنگ بر مردم، باعث گرانی و کمبود کالا در منطقه‌ی فارس شده بود. «ز بس جنس شد از نبودن گران / بشد کاه بر قیمت زعفران» (جنگنامه...، صص ۱۰۶). دامنه این کمبود و گرانی، به گفته قدری تا بغداد نیز کشیده شده بود (جنگنامه...، صص ۱۰۷-۱۰۶). با تدبیر امام‌قلی خان و سرازیر شدن آذوقه به فارس، از فشار بر مردم کاسته شد «کرم پیشه خان مروت شعار / نظر کرد بر مردم روزگار، چنان ریخت جنسی به خلق جهان / که خلقتش به یکباره از پا فتاد» (جنگنامه...، صص ۱۰۶).

با ادامه محاصره قلعه هرمز و به دنبال مقاومت نیروهای پرتغالی مستقر در آن، ایرانیان برای نفوذ به داخل قلعه به فکر تخریب بخشی از دیوار قلعه می‌افتند: «بسی تیشه‌دار از تمام دیار / در آنجا رسیدند از هر کار، بمانند فرهاد خارا شکاف / که بشکافته بیستون را چو کاف» (جنگنامه...، صص ۱۰۹). گروه تخریب با حفر نقبی برای کار گذاشتن باروت در پای یکی از برج‌های حصار قلعه اقدام به انفجار آن می‌نماید: «به مانند اژدر نفس بر کشید / حصار گران را ز هم بردرید، زمین را چنان برد بر آسمان / که گفتی یکی شد زمین و زمان، چنان سنگ بر شد به سوی هوا / که خورشید بر ابر برد التجا» (جنگنامه...، صص ۱۰۹). اما علی‌رغم این غلو شاعرانه، ظاهراً به جهت ریزش باران، این حربه ایرانیان نیز

/ نگفته کسی مثل این داستان» (جنگنامه...، صص ۳۵). او برای آغاز داستان فتوحات قشم و هرمز نیز دو مجلس از مجالس سی و یک‌گانه جرون‌نامه را به حواشی می‌پردازد. از جمله در مجلس سوم چگونگی انتقال آب کوه‌رنگ به زاینده‌رود را به فرمان شاه عباس شرح می‌دهد (جنگنامه...، صص ۳۸-۳۶). قدری شیرازی، در شرح حوادث مربوط به فتح قشم چیزی افزون بر آنچه که صاحب جنگنامه بیان داشته، مطلب نیاورده است. اما به شیوه خود، همان وقایع را با آب و تاب بیشتری نقل کرده است، از این جهت، جرون‌نامه چندان برتری بر جنگنامه ندارد. آنچه که سبب ارزش جرون‌نامه نسبت به جنگنامه می‌شود پی گرفتن حوادثی است که جنگنامه درباره آنها مطلبی ندارد؛ یعنی همان فتح هرمز که نبرد اصلی میان نیروهای مشترک ایرانی - انگلیسی، با پرتغالی‌ها است.

با فتح قشم به دست ایرانیان، عرصه بر نیروهای پرتغالی مستقر در هرمز تنگ‌تر می‌شود به ویژه آن که منابع تأمین آب شیرین هرمز نشینان به دست نیروهای ایرانی می‌افتد و این امر شرایط را برای ادامه مقاومت دشوارتر می‌کند. کمبود آب تا بدان حد رسیده بود که نیروهای پرتغالی برای رفع عطش به شراب پناه می‌بردند: «مدد گر به ایشان نمی‌شد شراب / همه سوختند ز بحران آب، ز بس برده یاقوت را در دهان / زبان همه گشته یاقوت نشان» (جنگنامه...، صص ۹۲). در چنین شرایطی، نیروهای ایرانی زمینه‌های حمله به هرمز را فراهم آوردند که از آن به عنوان «رفتن لشکر اسلام به سر هرمز» یاد کرده است (جنگنامه...، صص ۹۴). در راه تسخیر هرمز، ابتدا نبردی مقدماتی بین نیروهای ایرانی و پرتغالی رخ می‌دهد و ایرانیان موفق می‌شوند سه کشتی دشمن را به آتش کشند «از ایشان سه کشتی چو کوه گران / گرفتند اسلامیان در میان...» به اسلامیان فرصتی دست داد / که آتش به کشتی گبران فتاد» (جنگنامه...، صص ۹۵). در پی این نبرد، نیروهای ایرانی به هرمز نزدیک‌تر شدند، نیروهای پرتغالی مستقر در جزیره ابتداء بر این گمان بودند که هم‌قطاران‌شان پس از شکست دادن سپاهیان ایرانی در پی بازگشتند؛ اما پس از آن که مشخص شد آن‌هایی که به هرمز نزدیک می‌شوند، ایرانیانند، به صف‌آرایی در برابر آنان پرداختند (جنگنامه...، صص ۹۷). نبردی که بر سر تصرف شهر هرمز بین ایرانیان و پرتغالی‌ها در گرفت، نیز با پیروزی ایرانیان همراه بود که این پیروزی در سایه نیروی شجاعت و جسارت آنان به دست آمد و نه به جهت برتری در نیروی نظامی، چرا که به گفته قدری ایرانیان، مهارتی در به کارگیری سلاح‌های جدید یعنی توپ و تفنگ نداشته‌اند: «قرلباش دریادل شیر جنگ / نه بر توپ استاد و نه بر تفنگ، کشیدند در کله تکبیر سر / دویدند چون شیر بر یکدیگر» (جنگنامه...، صص ۹۸).

بیشترین حجم آگاهی‌های ما از میان منابع مربوط به روزگار صفویه، از چگونگی حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس از خلال گزارش‌هایی است که اسکندر بیگ ترکمان در تاریخ عالم آرای عباسی نقل کرده است

اوضاع برای پرتغالی‌ها ایمان داشتند: «کبوتر چو افتد به چنگال باز / چه حاصل در آن وقت سوز و گداز، چه حاجت به باج و خراج بود / که نام‌آوری احتیاج بود، خروجی بود بهتر از صد خراج / که باشد مرا نام نیک احتیاج» (جنگنامه...، صص ۱۴۵-۱۴۴). با رد این پیشنهاد، فرمانده پرتغالی قلعه هرمز بار دیگر با فرستادن نماینده‌ای به سوی ایرانیان درخواست دیگری مطرح می‌کند. به این ترتیب که از ایرانیان می‌خواهد پس از تسلیم شدن نیروهای پرتغالی و پایان جنگ، قلعه هرمز به عنوان مرکزی برای عبور و مرور کشتی‌های بازرگانی پرتغال در اختیار پرتغالی‌ها بماند: «کپیتان به رسم پیام‌آوری / روان کرد از قلعه نام‌آوری، به شرطی که این قلعه از ما بود / چو ما را گذر سوی دریا بود، دگر نگذرد خان از این سرزمین / نه دنیا به دست است ما را نه دین» (جنگنامه...، صص ۱۴۶-۱۴۵). اما امام قلی‌خان همچنان بر تسلیم بدون قید و شرط قلعه هرمز اصرار می‌ورزید: «به فرمان آن دادخواه جهان / شما را زمانی دهم من امان، که از مذهب عیسوی بگذرید / به دین محمد پناه آورید، و گرنه به حق خدای جهان / که دشمن ز تیغم نبردست جان» (جنگنامه...، ص ۱۴۸). با این پاسخ قاطع و صریح امام قلی‌خان، پرتغالی‌ها درمی‌یابند که چاره‌ای جز ادامه جنگ و محصور ماندن در قلعه هرمز ندارند. از این رو، در پاسخ به خواسته فرمانده ایرانی، خود را آماده جنگ و تداوم وضعیت موجود اعلام می‌کنند: «فرنگی که این حرف‌های عتاب / چو بشنید از خان عالی‌جناب، زبان برگشاد آن سیه روزگار / بگفتا که ای خان گردون وقار، چو دارد قزلباش میلی به جنگ / به جایی نرفتست توپ و تفنگ، کسی ترسد از صحبت کارزار / که او هست عاجز ز مرد و مدار، به قلعه بریم از چهل سال سر / نباید پریشانی اندر نظر» (جنگنامه...، ص ۱۴۹). اما این اعلام آمادگی برای ادامه دادن جنگ فقط یک بلوف دیپلماتیک بود که پایه و اساسی نداشت. پرتغالی‌ها پس از ناامیدی کامل از هرگونه مصالحه‌های آمادگی خود را برای تسلیم به اطلاع ایرانیان می‌رسانند، به همین منظور، امام قلی‌خان شخصی به نام سیدحسن را برای فراهم آوردن مقدمات کار راهی قلعه هرمز می‌گوید: «برای امان‌خواهی قلعه‌دار / فرستاد سادات را نامدار، ابوالعلم ایام سید حسن / که باشد مسیحای عهد سخن» (جنگنامه...، ص ۱۵۱) سید حسن پس از ورود به قلعه با استقبال فرمانده پرتغالی روبرو می‌شود و سپس مذاکرات بر سر نحوه تسلیم ساکنان قلعه آغاز می‌شود. پرتغالی‌ها فقط خواستار امنیت جانی ساکنان قلعه پس از تسلیم شدن بودند: «تر نواب خان رخصت ما بخواه / که ما را به خاک کف پای شاه، بیخشد به یکباره از مرد و زن / کز این پس گذشتیم از این این انجمن» (جنگنامه...، ص ۱۵۲). امام قلی‌خان به جهت توافقی که از قبل با انگلیسی‌ها بر سر این مسأله نموده بود با این امر موافقت می‌نماید: «... قبل از آن میانه امام‌قلی‌خان و

کارگر نیفتاد: «در آن دم که آتش به پرواز شد / به رویش در آسمان باز شد، و گرنه چنان قلعه می‌شد خراب / که بر جای او خانه می‌کرد آب» (جنگنامه...، ص ۱۱۰). با تداوم محاصره و فرسایشی شدن نبرد، خطر خستگی نیروهای ایرانی و لزوم جایگزینی نیروهای تازه نفس نیز احساس شد: «که اسلامیان با گروه فرنگ / ندارد از این بیش یارای جنگ، صفی دیگر از تیغ بندان شاه / به تازه در آیند در رزمگاه» (جنگنامه...، ص ۱۱۳). ایرانیان برای گشودن قلعه هرمز و یافتن راهی جهت نفوذ بدان، برای بار دوم دست به دامن نقب‌زنان شدند تا آنان راه چاره‌ای برای آن بیابند که سعی و تلاش مجدد این افراد نیز راه به جایی نمی‌برد (جنگنامه...، صص ۱۲۵-۱۲۴). با حالت سکوت و سکونی که در جنگ پدید می‌آید، شرایطی برای گفت‌وگوهای صلح فراهم می‌شود. فرمانده نیروهای پرتغالی، با فرستادن نماینده‌ای نزد امام‌قلی‌خان خواستار ترک محاصره و رفع محاصره قلعه هرمز می‌شود: «به ما بیش از این ظلم کردن خطاست / که رسم مسلمان به صلح و صفاست» (جنگنامه...، ص ۱۳۱) و در همان حال دست از تهدید نیز بر نمی‌دارد و ایرانیان را به رسیدن نیروهای کمکی از پرتغال تهدید می‌کند: «بترسید از آن روز کز پرتکال / بیاید فرنگی به عزم جدال» (جنگنامه...، ص ۱۳۱). پاسخ ایرانیان به فرستاده فرمانده پرتغالی برای برقراری صلح منفی بود و قاطعانه درخواست تسلیم قلعه هرمز را داشتند که این امر ادامه‌ی نبرد را گریزناپذیر می‌نمود: «کنون هرچه رخ می‌نماید ز جنگ / چه منت کشد اهل دین از فرنگ، چو صلح مسلمان و قوم فرنگ / مقرر شد از رای قسمت به جنگ» (جنگنامه...، ص ۱۳۴). با ادامه‌ی جنگ و سخت شدن وضعیت داخل قلعه هرمز، بار دیگر پرتغالی‌ها تصمیم گرفتند با فرستادن نماینده‌ای دیگر ایرانیان را به ترک محاصره قلعه راضی کنند. این بار دست به دامن سه تن از روحانیون مسیحی مستقر در قلعه شدند تا مگر دم گرم آنان بر ایرانیان اثر نماید «چنین داد با خود فرنگی قرار / که آیند در خدمت نامدار، مگر بگذرد از سر خونشان / که کس نیست محروم از این خاندان، سه مرد سخن‌دان که در صلح و جنگ / گرفتگی از ایشان تمام فرنگ، سه انجیل خوان و سه با اعتبار / که بودند در شهر خود شهریار» (جنگنامه...، ص ۱۴۱). روحانیون اعزامی از داخل قلعه، برای مذاکره با امام‌قلی‌خان تقاضای پایان جنگ و رفع محاصره از قلعه هرمز در برابر پرداخت یک‌صد هزار تومان شاهی از سوی پرتغالی‌ها را دارند: «چو از قلعه‌داری به جان آمدیم / به جان دادن اندر امان آمدیم، که بستان ز ما نقد یک‌صد هزار / ز تومان شاهی کامل عیار» (جنگنامه...، ص ۱۴۲). این پیشنهاد نیز از سوی ایرانیان پذیرفته نمی‌شود چرا که به پیروزی خود و شرایط بحرانی داخل قلعه و سخت شدن

آزادسازی قشم

تلاش مصححین دو منظومه جنگنامه کشم و جرون‌نامه در چاپ این دو نسخه خطی، در روشن نمودن بخشی از تاریخ صفویه و همچنین روابط ایران و پرتغال و چگونگی اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس نقش به‌سزایی دارد

ببفروزد انعام خویش، سران سپه را ز اعزاز و جود / سرافراز دینی و عقبی نمود، گروهی که شد کشته در کارزار / به اولادشان ماند این یادگار» (جنگنامه...، صص ۱۶۰-۱۵۹). پس از آن ولد خان نامی از سوی امام قلی‌خان به عنوان حاکم برگزیده می‌شود تا به اداره امور منطقه بپردازد: «چو هرمز را از فرنگی به جنگ / در آورد چون شیر در زیر چنگ، ولد خان به سلطانیش برگماشت / که صد چون ولد خان بدو چشم داشت» (جنگنامه...، صص ۱۶۰-۱۵۹). با سر و سامان دادن به هرمز و تعیین حاکم برای این ناحیه، امام قلی‌خان به ترک منطقه عازم شیراز می‌گردد و با استقبال بزرگان وارد شهر می‌شود: «چو شد آشکار به خلق جهان / که آمد به شیراز نواب خان، تمام بزرگان به عزم سالم / به پیش آمدند از ره احترام» (جنگنامه...، صص ۱۶۱). امام‌قلی‌خان پس از ورود و استقرار در شیراز، به شکرانه پیروزی در نبرد با پرتغالی‌ها و آزادسازی نواحی جنوب از دست آنان مجلس جشنی برپا ساخت: «بدین طرز مهمانی‌ای ساز کرد / نه مهمانی بلکه اعجاز کرد، (جنگنامه...، صص ۱۶۳-۱۶۲).

با بیان بازگشت و استقرار امام قلی‌خان در شیراز، مطالب جرون‌نامه در پیوند با چگونگی اخراج پرتغالی‌ها از صفحات جنوبی ایران نیز پایان می‌یابد، آنچه که قدری شیرازی در مجالس ۲۵ تا ۳۱ داستان جرون آورده، در واقع حواشی مربوط به این فتوحات است. مجالس ۲۵ تا ۲۷ از داستان جرون به فتح‌نامه هرمز و پاسخ شاه عباس به امام قلی‌خان در باب فتح هرمز و نمایش غنایم به‌دست آمده از نبرد هرمز در اصفهان اختصاص یافته است. در فتح‌نامه هرمز قدری شیرازی پس از مدح و ثنای خداوند و پیامبر اسلام (ص) و همچنین ائمه دوازده‌گانه شیعیان چگونگی فتح هرمز را بیان می‌دارد (جنگنامه...، صص ۱۶۸-۱۶۴). پاسخ شاه عباس به امام قلی‌خان نیز حاوی خلعت‌بخشی به آورنده خبر فتح هرمز و پیام شاه به امیرالامرای فارس و همچنین مژده فتح قندهار می‌باشد (جنگنامه...، صص ۱۶۹). در مجلس ۲۷ و به اختصار چگونگی پیشکش کردن غنایم فتح هرمز به حضور شاه در اصفهان بیان شده است (جنگنامه...، صص ۱۷۲-۱۷۱). در مجالس ۲۸ تا سی‌ام، قدری به شرح سلسله نبردهایی پرداخته که میان امام‌قلی‌خان با اعراب و فرنگیان در دریای عمان به‌وقوع پیوسته است (جنگنامه...، صص ۱۸۳-۱۷۳) اما مجلس ۳۱ جرون‌نامه اگرچه در پیوند با مسائل مربوط به فتح قشم و هرمز نیست، اما اهمیت به‌سزایی دارد، چرا که در این مجلس، چگونگی قتل امام قلی‌خان، فاتح هرمز و فرزندانش را در زمان سلطنت شاه صفی بیان می‌دارد. داستان غم‌انگیزی که حکایت از ناسپاسی به خادمان این مرز و بوم دارد.^{۴۹} ماجرای قتل امام قلی‌خان، با فراخواندن وی به اصفهان توسط شاه صفی آغاز می‌شود: «امام قلی‌خان عادل دگر / طلب کرد او را شه نامور، اگر عزم پاپوس

عظماء انگلیس قرار یافته بود که بعد از فتح قلعه طبقه نصاری با غنایم و اموال بدیشان متعلق بوده گروه مسلمانان به جنود قزلباش متعلق باشد، چون مطلب که تسخیر قلعه و شهر است، به حصول پیوست؛ جناب خان بر حسب عهد و پیمان معارض نشده فرنگیه را به جماعت انگلیسی گذاشت که به هر طریق رضا داشته باشند با ایشان عمل نمایند.»^{۴۳} «رضا داد تا آن گروه فرنگ / که جان برده بودند از پیش جنگ، ز قلعه درآیند بی بیم جان / که بر جانشان داد تیغ امان» (جنگنامه...، صص ۱۵۲). بلافاصله پس از این توافق، قلعه هرمز به نیروهای ایرانی تسلیم می‌شود: «چو خان رسم جمشید را تازه کرد / جهان را به همت پرآوازه کرد، به نامش شکست آن طلسم جرون / که هرمز بیستش به چندین فسون» (جنگنامه...، صص ۱۵۲). به این ترتیب مهمترین پایگاه نظامی پرتغال در صفحات شمالی خلیج فارس پس از حدود یک سده به دست ایرانیان می‌افتد و کشاکش بین ایرانیان و پرتغالی‌ها بر سر کنترل خلیج فارس با پیروزی قاطع نیروهای ایرانی به پایان می‌رسد.

با تسلیم قلعه هرمز و پایان عملیات جنگی، تلاش برای بازگرداندن اوضاع به حالت عادی و به‌ویژه ازسرگیری کسب و کار و رونق دادن به تجارت آغاز می‌شود. امام قلی‌خان با صدور فرامینی هم امنیت تجارت را برای بازرگانان و هم امنیت جانی اهالی را تضمین می‌کند: «به بازرگان داد در دم رقم / که ظلمی نبیند از اهل ستم، به هرمزبان از سر لطف داد / خط دادخواهی ز مهر و مراد» (جنگنامه...، صص ۱۵۵). بلافاصله پس از ساماندهی اولیه اوضاع و به دست گرفتن کنترل جزیره هرمز، امام قلی‌خان با اعزام نماینده‌ای به قندهار، خبر فتح و پیروزی ایرانیان را بر نیروهای پرتغالی به اطلاع شاه عباس اول می‌رساند، که در آن ایام مشغول محاصره قلعه قندهار بود: «پس آنگه چنین مصلحت دید خان / که قاصد دواند به شاه جهان... محاصره شده قلعه قندهار / به دست شهنشاه دوران مدار، شه دین و دنیا شده گرم جنگ / جهان را به اعدای دین کرده تنگ، که ناگه درآمد ز صف سپاه / فرستاده حضرت صف‌پناه... عیان شد به سلطان دنیا و دین / که هرمزش آمد به زیر نگین» (جنگ‌نامه...، صص ۱۵۸-۱۵۵).

با عادی شدن اوضاع در نواحی جنوبی، امام قلی‌خان تصمیم به ترک منطقه و بازگشت به فارس می‌گیرد، ابتدا پادشاه سپاهیان خود را به میزان درجه و رتبه هر یک می‌پردازد و حتی فرزندان کشته‌شدگان در جریان نبرد را بی‌نصیب نمی‌گذارد: «چنین رفت تقدیر کار جهان / که فارغ چو از جنگ شد تیغ جان، به عالم در امنیت باز شد / کبوتر بی اندیشه از باز شد... چو پرداخت از فایده جمع جیش / ز خلعت سخن رفت و از بزم عیش، ز احسان آن صاحب خلق جود / ملک در فلک برد سر در سجود، قزلباش را روزی آمد به پیش / که هر یک

آغاز کرد/ چو شاهین شهباز پرواز کرد، برفت او بدرگاه شاه جهان/ با امید بسیار در دل نهان، مگر پادشاه باز یاری کند/ که بار دگر کامگاری کند، نداشت کین کهنه چرخ نبود/ بخواهد کلاه از سرش در ربود» (جنگنامه...، ص ۱۸۶). پس از حضور امام قلی‌خان در اصفهان، وی به نزد شاه صفی می‌شتابد و مراتب اطاعت خود و فرزندان را نسبت به شاه اعلام می‌دارد: «پسرها بی‌آورد چو شمس و قمر/ به نزدیک شاهنشاه نامور، که ما و پسرها همه از شهیم/ غلامان یک رنگ شاهنشاهی» (جنگنامه...، ص ۱۸۷). اما این اظهار ارادت و اطاعت تأثیری بر تصمیم شاه صفی نداشت؛ چرا که شاه در پاسخ به امام قلی‌خان پرده از آنچه در سر داشت برمی‌دارد: «که از تو پسرهای راضی نیم/ به شمشیر تیزی سرانسان برم» (جنگنامه...، ص ۱۸۸) در پی این اظهار شاه، امام قلی‌خان در تلاش برای نجات جان خود و فرزندان به التماس متوسل می‌شود و حاضر می‌شود تمام آنچه دارد واگذارد و گوشه‌نشینی اختیار کند: «بسنده کنم زین جهان گوشه‌ای/ به کوشش فراز آورم توشه‌ای» (جنگنامه...، ص ۱۸۹). اما این خواسته نیز با مخالفت شاه صفی روبرو می‌شود و فرمان قتل امام‌قلی‌خان و فرزندان را صادر می‌کند: «غضبناک شد شاه علم مدار/ بگفتا ببرد سرانسان بزار...» در اول بکردن خان را هلاک/ سر ناز نیش ابر روی خاک، پسرها دگر یک بیک سرزند/ سرانسان به خون و به خاک برزدند، پدر با سه فرزند چون آفتاب/ بکشتند و کردند شهری خراب» (جنگنامه...، صص ۱۹۱-۱۸۹). قدری شیرازی در غم‌نامه‌ای که در سوگ امام قلی‌خان سروده است، از ستایش وی فروگذاری نکرده و نارضایتی خویش را از فرجام خونین فاتح هرمز و فرزندانش ابراز می‌دارد: «دریغ آن همه مردی و رای تو/ دریغ آن رخ و برز و بالای تو، که کند اینچنین کوه سنگی ز جای/ که افکند شیر ژبانرا ز پای...» که خورشید تابنده را تار کرد/ که خان سرافراز را خار کرد...» بدین رفتن اکنون ببايد گریست/ ندانیم فرجام این کار چیست، دریغ از چنین خان عالی‌نژاد/ دریغ از بزرگی چنین پاک‌زاد، دریغ از جوانی و فرهنگ او/ دریغ از سواری و نیرنگ او» (جنگنامه...، صص ۱۹۶-۱۹۲).

با مرگ امام قلی‌خان و سه فرزندش، شاه صفی فرمان کور کردن دیگر پسران فاتح هرمز را صادر می‌کند: «فرمود آن شاه عالم‌پناه/ کنند روز ایشان چو درج سیاه، بفرمود تا چشم هژده پسر/ بکنند با تیغ بعد از پدر، ز بهر پدر دیده بی‌نور شد/ همه زار و غمگین و مهجور شد» (جنگنامه...، ص ۱۹۴). در پایان سوگ‌نامه امام قلی‌خان، قدری از خداوند تقاضای علو درجات برای وی می‌کند: «لهی تو روحش روان شاد دار/ مقامش بهشت برین را سپار، که تاریخ عالی چنین یاد دار/ که در سال بد چل و سه و هزار» (جنگنامه...، ص ۱۹۷). با بیان سرنوشت غم‌انگیز فاتح هرمز و فرزندان، منظومه جرون‌نامه نیز به پایان می‌رسد.

تلاش مصححین محترم دو منظومه جنگنامه کشم و جرون‌نامه در چاپ این دو نسخه خطی که در روشن نمودن بخشی از تاریخ صفویه و همچنین روابط ایران و پرتغال و چگونگی اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس نقش به‌سزایی دارند و همچنین شرح لغات و توضیحات و تعلیقات فاضلانه قابل تقدیر و سپاس است.

پی‌نوشت

۱. ویلسن، سراز نولد؛ خلیج فارس؛ ترجمه محمد سعیدی؛ چاپ دوم، تهران ۱۳۶۶، انتشارات علمی و فرهنگی؛ ص ۹.

۲. جهت آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: دورانت؛ ویل و آریل؛ تاریخ تمدن، ج ۶، ترجمه

- فریدون بدره‌ای و دیگران؛ چاپ سوم، تهران ۱۳۷۱، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۳۲۰.
۳. جهت آگاهی بیشتر پیرامون این عهدنامه، ر.ک: گیلبرت، جان؛ **اکتشافات جغرافیایی** (پوش‌های گیتاشناسی)؛ ترجمه عباس جعفری؛ چاپ اول، تهران ۱۳۷۲، سازمان جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی؛ ص ۵۸.
۴. حافظ‌نیا، محمدرضا؛ **خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز**؛ چاپ اول، تهران ۱۳۷۱، انتشارات سمت؛ ص ۲۲۰.
۵. همان؛ ص ۲۲۰.
۶. جهت آگاهی بیشتر درباره‌ی چگونگی حضور و خروج پرتغالی در نیمه شمالی خلیج فارس، ر.ک: وثوقی، محمداقرا؛ **تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار**؛ چاپ اول، تهران ۱۳۸۴، انتشارات سمت، صص ۲۷۱-۱۷۱، بیانی، خان‌بابا؛ **تاریخ نظامی ایران** (جنگ‌های دوره صفویه)؛ چاپ اول، تهران ۱۳۵۳، انتشارات ستاد بزرگ ارتشستان؛ صص ۵۴۳-۴۷۵.
۷. حسن بیگ، روملو؛ **احسن التواریخ**، ج ۲، تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی؛ چاپ اول، تهران ۱۳۸۴، انتشارات اساطیر؛ ص ۱۰۲۵.
۸. اسکندربیک ترکمان؛ **تاریخ عالم آرای عباسی**؛ زیر نظر و با تنظیم فهرست‌ها و مقدمه: ایرج افشار؛ ج ۱، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۲، انتشارات امیرکبیر؛ ص ۳۵.
۹. قاضی احمد قمی؛ **خلاصه التواریخ**، ج ۱، تصحیح: احسان اشراقی؛ چاپ دوم، تهران ۱۳۸۳، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۳۵۲، اسکندربیک ترکمان؛ پیشین، ج ۱- ص ۱۱۶.
۱۰. حسن بیگ روملو؛ پیشین، ج ۳، ص ۱۴۸۹، قمی. قاضی احمد؛ پیشین، ج ۱؛ ص ۵۸۹.
۱۱. اسکندربیک ترکمان؛ پیشین، ج ۱؛ ص ۱۱۷.
۱۲. قاضی احمد قمی؛ پیشین، ج ۲؛ ص ۶۲۸.
۱۳. همان؛ ص ۶۶۷.
۱۴. اسکندربیک ترکمان؛ پیشین، ج ۱ صص ۶۱۶، ۶۱۴.
۱۵. همان؛ صص ۹۸۲-۹۷۹.
۱۶. همان؛ صص ۹۸۲-۹۷۹.
۱۷. همان؛ ص ۹۸۰.
۱۸. همان؛ ص ۹۸۱.
۱۹. منجم بزدی، ملا جلال‌الدین؛ **تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال**؛ به کوشش: سیف‌الله وحیدنیا؛ چاپ اول، تهران ۱۳۶۶، انتشارات وحید؛ ص ۲۱۵.
۲۰. جهت آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: قائم‌مقامی، جهانگیر؛ مسأله هرمز در روابط ایران و پرتغال و همچنین: اسناد فارسی، عربی و ترکی در آرشیو ملی پرتغال درباره هرمز و خلیج فارس؛ مندرج در: مجموعه مقالات خلیج فارس؛ چاپ اول، تهران ۱۳۶۹، مرکز مطالعات خلیج فارس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی؛ صص ۸۶۵-۴۵۱.
۲۱. جهت آگاهی بیشتر درباره اسناد موجود درباره روابط ایران و پرتغال در روزگار صفویه ر.ک: **آقامحمد زنجانی**، مهدی (ترجمه و تنظیم)؛ **اسناد روابط تاریخی ایران و پرتغال** (سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۷۵۸)؛ چاپ اول، تهران ۱۳۸۲، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۲. جنگنامه کشم (از سراینده‌های ناشناس) و جرون‌نامه (سروده قدری)؛ تصحیح و تحقیق: محمداقرا وثوقی عبدالرسول خیراندیش؛ چاپ اول، تهران ۱۳۸۴، مرکز نشر میراث مکتوب.
۲۳. اقبال؛ عباس؛ **قسمتی از ماجرای خلیج فارس**، مجله یادگار، سال چهارم، شماره چهارم؛ ص ۴۱.
۲۴. اسکندربیک ترکمان؛ پیشین، ج ۲؛ ص ۹۸۲.
۲۵. جهت آگاهی بیشتر پیرامون عوامل فراهم آمدن زمینه‌های قتل امام قلی‌خان و فرزندان و همچنین چگونگی این امر، ر.ک: واله قزوینی اصفهانی، محمديوسف؛ **خلدبرین** (ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم)، تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافات: دکتر محمدرضا نصیری؛ چاپ اول، تهران ۱۳۸۰، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛ صص ۱۵۰-۱۳۸.